

باسمه تعالی

### خلاصه جلسه گذشته

فرمایش مرحوم آخوند و مظفر درباره ترتب بیان شد. مرحوم آخوند به صورت جدی منکر بود با دو حد وسط و مرحوم مظفر هم از ترتب دفاع کردند ثبوتا و فرمودند در استدلال منکرین ترتب مغالطه‌ای وجود دارد

### بررسی فرمایش محقق خوئی درباره ترتب

ابتدا فرمایش محقق خوئی را بررسی می‌کنیم که همان کلام محقق نائینی در این بحث است.

محقق خوئی در مقدمه بحث ترتب چند نکته را به عنوان نکات بحث ترتب بیان می‌کند که اولین نکته را ما قبلا بیان کردیم.

### مقدمه اول محقق خوئی درباره ارزش مسأله ترتب

ترتب نزد فقهای که صحت عبادت را با ملاک، کبرویا و صغروی قبول ندارند، ضروری است و بعضی از فقها مثل شیخ بهایی اصرار دارند که عبادت امر می‌خواهد و عبادت را با ملاک نمی‌شود تصحیح کرد و بعضی هم می‌گویند تصحیح عبادت با ملاک امکان دارد ولی احراز ملاک در ظرف تراحم امکان ندارد - خود محقق خوئی همین کلام را قائل است - این عده از علماء می‌فرمایند در دو واجب مضیق یا در واجب موسع و مضیق اگر فرمایش محقق کرکی را قبول نکنیم احراز ملاک امکان ندارد زیرا وقتی تراحم اتفاق افتد نمی‌توان احراز کرد که مهم ملاک دارد.

### مقدمه دوم محقق خوئی در مسأله ترتب

محقق خوئی می‌فرماید: دو واجبی که اجتماعشان در وادی امتثال امکان ندارد یا هر دو موسع هستند یا هر دو

مضیق هستند یا یکی موسع و دیگری مضیق هستند

در قسم اول که هر دو موسع هستند قطعاً تراحمی وجود ندارد مثل نماز آیات در وسعت وقت با نماز یومیه به گردن

مكلف تعلق بگیرد نماز آیات که نیم ساعت فرصت دارد و نماز یومیه هم در وسعت وقت هیچ مشکل با یکدیگر

ندارند و با هم تراحم ندارند زیرا هر دو موسع هستند. بله اگر هر دو را در یک زمان نمی‌توان انجام داد، قسم

سوم نیز قطعاً تراحم دارند زیرا هر دو مضیق هستند و نمی‌شود هر دو را با همدیگر انجام داد پس قطعاً تراحم دارند

ولی قسم سوم که یکی موسع است و دیگری مضیق است مثل ازاله که مضیق و فوری است و مثل صلاتی که موسع

است آیا تراحم دارند یا نه؟ محقق خوئی می‌فرماید: قبلاً بیان کردیم که اینجا از نظر استاد ما تراحم است ولی ما

قبلاً در بحث محقق کرکی گفتیم که این مصداق تراحم نیست. چرائی این مسأله به مبنای محقق نائینی در اطلاق و

تقیید بر می‌گردد. ایشان در آنجا قائل شدند که تقابل اطلاق و تقیید عدم و ملکه است. تقابل عدم و ملکه این است

که اعمی و بصیر تقابل داشته باشند اعمی عدم بصیر نیست بلکه اعمی عدم بصیر است فی ما من شأنه بصیرا است و

لذا به دیوار نمی‌گوییم اعمی بلکه به شخصی که شأنیت بصیر را دارد، اعمیگفته می‌شود در جایی که شأنیت ملکه

وجود دارد عدم ملکه صدق می‌کند و لذا گفته شده است که اینها قابلیت ارتفاع دارند در جایی که شأنیت ملکه را

ندارد ولی در جایی که شأنیت هست قابلیت اجتماع و ارتفاع ندارند.

محقق نائینی فرموده است که مقید ملکه است مثل بصیر می‌ماند و مطلق نبود این ملکه در جایی که شأنیت این ملکه

وجود دارد می‌باشد و لذا اگر کلامی قابلیت تقیید نداشت از نبود قید نمی‌توان گفت این کلام مطلق است باید قید

نباشد قابلیت قید باشد تا بتوان به این کلام مطلق گفت، مثلاً در تقسیمات ثانوی گفته شد که قصد امر این گونه است و تکلیفی که که دورنش امر است نمی‌توان مقید به قصد امر کرد و قابلیت ندارد، لذا کلام نسبت به قیدی مثل قصد امر نه مطلق است و نه مقید. مقید نیست زیرا قید امر نیست و مطلق نیست زیرا قابلیت قید را ندارد و لذا محقق نائینی می‌گوید تقابل مطلق و مقید ملکه و عدم ملکه است.

محقق خوئی می‌فرماید این مبنا سبب می‌شود که بین موسع و مضیق تراحمی بوجود آید و موسع و مضیق در وادی امتثال مزاحم یکدیگر باشند زیرا امر مضیق از باب اینکه اهم است نسبت به این فرد فعلیت پیدا می‌کند و فردی از صلوات که مزاحم با ازاله است امر به ازاله در این فرد فعلیت پیدا کرد، آیا در صلواتهای که در نیم ساعت اول وقت وجود دارند (اول وقتی که ازاله در آن فعلیت دارد) می‌توان امر را فعلی کرد؟ خیر زیرا در این ظرف که ازاله فعلی است قدرت بر این چند فرد از صلوات نیست و لذا تقیید امر صلوات به این پنج فرد، امکان ندارد به دلیل عدم قدرت بر امتثال که ریشه اش به فعلیت امر مضیق اهم برمیگردد. پس تقیید صلّ به صل فی هذا الوق المزاحم مع الازاله امکان ندارد وقتی تقیید امکان ندارد اطلاق هم ممکن نیست زیرا اطلاق عدم قید است در جایی که شانیت قید باشد و محقق خوئی میگوید مبنای مرحوم نائینی در تقابل مطلق و مقید به دلیل اینکه عدم و ملکه است و مقید شدن امر صل به این افراد در زمان تراحم با ازاله امکان ندارد پس اطلاق صلّ هم نسبت به این افراد منتفی است و این یعنی تراحم یعنی تراحمی داریم بین اطلاق صلّ و فعلیت مضیق تراحم است. کدامیک در وادی امتثال درست است و اگر این مضیق نبود این اطلاق هیچ اشکالی نداشت، ولی این مضیق آمد این افراد را از برد و تقیید را خراب کرد، اطلاق هم خراب شد. پس در وادی امتثال امر دائر است بین عمل به مضیق و رفع ید از مطلق، اگر رفع ید کردم از مضیق، اطلاق هیچ مشکلی ندارد و اگر رفع ید از مطلق کردیم مضیق هیچ مشکلی ندارد. در وادی امتثال مکلف قدرت می

خواهد و عدم وجود قدرت بر یک تکلیف و اطلاق تکلیف دیگر سبب شده که تراحم به وجود می آید بنابراین فرق دوم وسوم این است که در سوم که هر دو مضیق هستند تراحم بین دو تکلیف است و در دومی که یکی موسع و دیگری مضیق است تراحم بین یک تکلیف و اطلاق تکلیف دیگر است و برای اینکه امانت در نقل ایشان رعایت شود بین کلام خود بعضی جاها خطابین می گوید و بعضی جاها تکلیفین می گویند ولی ما حاصل کلام محقق خوئی همین است. پس از نظر محقق نائینی قسم دوم داخل در تراحم است به خاطر مزاحمت فعلیت یکی با اطلاق دیگری و در قسم سوم تراحم است به خاطر تراحم فعلیت دو تکلیف با یکدیگر، ولی بنا بر مبنای محقق خوئی سومی درست است و در کبرای تراحم است زیرا دو تکلیف مضیق به این وقت را نمی شود انجام داد ولی دومی صغری برای کبرای تراحم نیست زیرا تکلیف در یک طرف مضیق است و طرف دیگر موسع است و اینجا مشکلی وجود ندارد زیرا مبنای ما در مطلق و مقید تقابل ضدان لاثالث است.

توضیح مبنای محقق خوئی: ضدان یا ضدان مع ثالث هستند، مثل دیوار که یا سیاه است یا سفید ولی رنگ های دیگر مانند سبز یا زرد، می توان فرض کرد و بعضی وقت ها ضدان لاثالث هستند، مثل خط که یا مستقیم است یا منحنی ولی حالت دیگری وجود ندارد. مطلق و مقید نیز دو امر وجودی هستند که ثالث ندارند. (مبنای ایشان مفصل است ما خلاصه می گوئیم)

در ادامه محقق خوئی می فرماید: ما نسبت به شارع حرف می زنم و در موالی عرفی ممکن است غفلت شود و ممکن است اهمال در کلامشان باشد ولی در مولای حقیقی به دلیل اینکه اهمال به حسب عالم ثبوت محال است یا قید را لحاظ می کند یا عدم قید را و ثالث ندارد. بله اگر بگوئیم که مولای عرفی که توجه نداشته فرض سوم ثبوتی کرد ولی اگر با مولای حقیقی کار کنیم که به حسب عالم ثبوت اهمال در ثبوت امکان ندارد یا وجود قید لحاظ شده یا

عدم قید لحاظ شده است که هر دو امر وجودی هستند و اهمال هم به حسب عالم ثبوت امکان ندارد و لذا اینها ضدان لاثالث هستند پس نبود یکی ضرورت دیگری را ثابت می کند یکی که نشد دیگری باید محقق شود؛ بنابراین اگر در بحث خودمان نسبت به این چهار فرد از صلات، در این نیم ساعت مزاحم با ازاله هستند و امر به ازاله فعلی است زیرا اهم است و تقیید امر به صلات امکان ندارد زیرا مکلف قدرت ندارد که مولا در این نیم ساعت هم ازاله را فعلی کند و هم صلات را پس امر به ازاله فعلی است و تقیید صلاتی به این پنج فرد امکان ندارد وقتی تقیید امکان ندارد حتما اطلاق دارد زیرا فرض این است که تقابل در بین اطلاق و تقیید ضدان لاثالث است. پس تمام دعوا بر سر این است که تقابل چیست؟ محقق نائینی می گوید که تقیید امکان ندارد پس اطلاق هم امکان ندارد ولی محقق خوئی می گوید تقیید امکان ندارد پس اطلاق پیدا میکند. اطلاق در اینجا صرف وجود محدود بین دو وقت است (صرف الوجود المحدد بین الوقتین) یعنی مولا فقط صرف وجود را می خواهد و هیچ کدام از خصوصیات فردیه را نمی خواهد، صرف وجودی که صلات آن اول و صلات آن دوم و سوم و چهارم و پنجم دخالت در آن ندارد لذا صرف الوجودی داریم که به آن اطلاق میگویند پس اطلاق رفض القیود است. وقتی اطلاق رفض القیود است و هیچ کدام از خصوصیات فردیه در مناط و ملاک دخالت ندارد، اطلاق با این تقیید منافات ندارد که اگر تقیید خراب شود اطلاق هم خراب شود بلکه اگر تقیید خراب شود اطلاق باید حتما بیاید پس صرف وجود می آید و صرف وجود بین دو وقت هم برای مکلف مقدور است و صغری تراحم اصلا وجود ندارد زیرا مکلف قدرت بر انجام تکلیف در بین دو وقت دارد، لکن بر مبنای محقق نائینی صغری تراحم وجود دارد زیرا نمی تواند قائل به اطلاق شود زیرا اطلاق شائیت می خواهد و لذا نمی تواند قائل به صرف وجود شود زیرا باید شائیت باشد و اگر بخواهیم رفع ید از اطلاق کنیم و دست از صرف وجود دست برداریم این مزاحمت می کند اطلاق اولی با دومی و ریشه اینکه محقق

نائینی قائل به این که موسع و مضیق صغرای تراحم هستند و ما که قائل به تراحم نیستیم، ریشه‌اش به این مبنا برمی‌گردد.

فتحصل مما ذکرنا... که ما نه فرض اول را داخل در تراحم می‌دانیم که دوتا موسع هستند و در مضیق‌ها صغرای تراحم است زیرا تکلیف رفته روی دوتا مضیق ولی در جایی که یکی موسع و دیگری مضیق است باید دید مبنای ما چیست اگر مبنای محقق نائینی باشد صغرای تراحم است و اگر مبنای محقق خوئی باشد تراحم نیست.

#### اشکال بر فرمایش محقق خوئی

این کلام محقق خوئی غلط است به دلیل همان فرمایشی که از حضرت امام نقل کردیم. خلاصه مطلب این است که در بحث مطلق و مقید باید بحث کرد که حقیقت مطلق و مقید چیست؟ آیا اطلاق به لحاظ برمی‌گردد که اسم آن اطلاق لحاظی است و بعد بگوییم لحاظ قید و لحاظ عدم قید، دو امر وجودی هستند و در نتیجه تضاد درست شود؟ یا لحاظها ظرف هستند و قیدتی درونشان نیست بلکه ملحوظها محل بحث هستند، لذا کسانی مثل محقق خوئی وقتی می‌روند در فضای اطلاق و تقیید لحاظها را به عنوان امور وجودی مطرح می‌کنند بلکه اگر لحاظها قید باشند همین طور است که می‌گویند. یک بحث بسیار مفصل در اصول فقه بیان شد و مرحوم مظفر از ثمرات این بحث بدون اینکه دوباره تکرار کند استفاده می‌کرد و در مطلق و مقید هم کلام نائینی را زد زیرا معتقد بود که لحاظها قیدت ندارند زیرا اگر لحاظها قیدت داشته باشند همه به شرط شی می‌شوند. انجا یک بحث مفصلی است که تحقیقش سر جای خودش است

ثانیا وقتی رفتیم سراغ ملحوظها، آیا در آنها خصوصیات وجودی داریم که بتوان ملحوظها را رفض کرد و رفع کرد؟ این غلطی است که مرحوم نائینی و محقق خوئی و شهید صدر مرتکب شده‌اند. در ملحوظ از این بحثها نیست و این را هم در آینده در بحث از متعلق نواهی بحث می‌کنیم ولی فعلا علی المبنی می‌گوییم که لحاظها ظرف هستند نه قید لذا تقابل ضدین که دو لحاظ مطرح شود غلط است و ملحوظ نیز همان ماهیت است که تمام الموضوع حکم است و ماهیت مرآتیت برای خصوصیات فردیه ندارد که بتوان رفض کرد یا جمع کرد اول دال را باید پیدا کرد و بعد گفت می‌خواهیم یا نمی‌خواهیم پس اگر منظور از رفض و جمع قیود، همان خصوصیات وجودی است، این غلط است و اگر منظور سایر مقولات عشر است آن هم غلط است. ماهیت انسان نه نسبت به وجودات مرآتیت دارد و نه نسبت به کم و کیف و وضع و غیره و لذا اولاً یک اشکال به محقق خوئی داریم که می‌خواست لحاظ را وارد کار کند و ثانیا یک اشکال مشترک به محقق خوئی و نائینی داریم که می‌خواستند در مرحله اطلاق رفض قیود کنند زیرا ماهیت مرآتیت نسبت به وجودات و مقولات ندارد.<sup>۱</sup>

مطلب بعد اینکه: آیا محقق نائینی که گفت تقابل مطلق و مقید، عدم و ملکه است، بحث ثبوتی داشت یا اثباتی؟ بحث شانیت را در عالم ثبوت مطرح می‌کرد یا اثبات؟ نباید بین ثبوت و اثبات خلط شود. یک بار در عالم ثبوت بحث شانیت را مطرح می‌کنیم و یک بار در عالم اثبات و ظاهر کلام محقق نائینی این است که در عالم ثبوت نخواسته بیان کند ولی محقق خوئی به عالم ثبوت می‌برد و می‌گوید که اهمال در ثبوت امکان ندارد در حالیکه محقق نائینی این را در عالم اثبات بیان کرده است و ثمره مسأله تقابل و شانیت که یک بار ثبوتی و یک بار اثباتی است در مسأله تقیید امر به قصد امر معلوم می‌شود که این تقیید اثباتی است و یا در مسأله تقیید تکلیف به علم معلوم می‌شود که

<sup>۱</sup>. استاد فرمودند: ما در این بحث خیلی به استادمان این نکته را تذکر می‌دادیم و به استادمان می‌گفتیم که ماهیات مرآتیت برای خصوصیات ندارند.

این تقیید ثبوتی است. مثلاً تقیید تکلیف بر علم محذور ثبوتی دور دارد و لذا مرحوم مظفر گفت مشکل این با هزار بیان هم حل نمی‌شود زیرا علم است که فرع بر معلوم است پس امکان ندارد که معلوم فرع بر علم باشد یعنی نمی‌شود تکلیف فرع بر علم باشد بلکه علم فرع بر وجوب و تکلیف است. ولی اگر خواستیم تقیید امر به قصد امر را بحث کنیم این را با دو بیان می‌توان حل کرد. اول امر را گفته شود و بعد در دستور دیگری تقیید را بیان شود و این نشان می‌دهد که تقیید به قصد امر محذور اثباتی دارد.

پس باید اول این سه پله را بررسی کرد. پله اول اینکه لحاظها ظرف هستند و پله دوم اینکه ملحوظها ماهیت هستند و ماهیت هیچ مرآتیتی به وجودات و مقولات حتی عدم ندارد و با توجه به این نکته کلام محقق خوئی و حرف شهید صدر که در ملحوظها تناقضی دیده است و ملحوظها را وجود و عدم فرض گرفته است غلط است و ماهیت مرآتیتی نسبت به وجود و عدم ندارد و ملحوظ یک ماهیت است که تمام الموضوع حکم قرار گرفته است و پله سوم اینکه باید حیث ثبوت و اثبات جدا شود.

اگر از این سه مرحله را بررسی کردیم بعد به محقق خوئی می‌گوییم شما اقتضای خطاب کار می‌کنید یا تکلیف. مرحوم امام در این نقطه چهارم کار کرده است و ایشان اشکال می‌کند که شما می‌گویید که متعلق تکلیف صرف الطبیعه است ولی در خطاب شخصی عرف ایجاد این طبیعت را از ما می‌خواهد بلکه اگر خطاب قانونی باشد بحث دیگری دارد. پس این نکته چهارمی که امام می‌گوید با فرض این است که حرفهای مبنایی ما همه کنار است یعنی با فرض قبول سه نکته محقق خوئی، از ایشان سوال می‌کنیم که صرف الطبیعه محدود بین حدین برای خطاب قانونی است یا شخصی؟ اگر خطاب شخصی است، پس داریم به شخص مکلف خطاب می‌کنیم که الان انجام بده و اگر بگویی که شخصی نیست پس دو واجب مضیق هم مشکل ندارند. این بحث ما را آماده می‌کند برای بحث خطابات



قانونی و شخصی و عبارات محقق خوئی را نگاه کنید که خطاب می گوید یا تکلیف. ایشان در عبارات خود یک جا می گوید تکلیفین و یک جا می گوید خطاب که خطاب غیر تکلیف است و امام می گوید شما بار خطاب را بیاورید سر تکلیف بگذارید تا بحث کنیم که این را از خطاب در می آورید یا از تکلیف و صرف اینکه می گوید تکلیف این است آیا کار را تمام می کند یا نه؟

مقرر: حسن مهاجری